

## فصل ششم – تولید اضافه ارزش نسبی

### 1- اضافه ارزش نسبی چیست؟

نظری به سیر تاریخی مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، که گوشه ای از آن را در صفحات پیش آوردیم، نشان می دهد که تولید اضافه ارزش مطلق محدود و بی دورنماست. کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری بر اثر مبارزات متشکل خود توانسته اند روزانه کار را که در گذشته تا 16 ساعت می رسید کاهش دهند و به 7-8 ساعت برسانند. طبیعی است که این روند علیرغم فراز و نشیب ها در همین جهت پیش خواهد رفت و در کشورهای نظیر کشور ما نیز روزانه کار کاهش خواهد یافت.

باتوجه به این روند، پرسشی پیش می آید و آن اینکه آیا به این ترتیب نرخ اضافه ارزش نیز کاهش می یابد؟ آیا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، نظیر ایالات متحده آمریکا، آلمان باختری و انگلیس و غیره نرخ اضافه ارزش و لذا درجه و شدت بهره کشی از کارگران این کشورها امروز کمتر از صد سال پیش است؟

پاسخ این پرسش منفی است. با وجود کاهش روزانه کار و محدود شدن تولید اضافه ارزش مطلق، نرخ اضافه ارزش و درجه بهره کشی از کارگران در کشورهای سرمایه داری به سرعت افزایش می یابد. آمارهای رسمی که در دست است نشان می دهد که نرخ اضافه ارزش در ایالات متحده از 1899 تا 1955 تقریباً سه برابر شده و در آلمان باختری و ژاپن سریع تر از آن رشد کرده است.

این معما را چگونه باید حل کرد؟ چگونه ممکن است روزانه کار ثابت بماند و یا کوتاه تر شود ولی نرخ اضافه ارزش و درجه بهره کشی از کارگر بالاتر رود؟ اگر به فرمول نرخ اضافه ارزش و تصویر مربوط به تقسیم روزانه کار میان کار لازم و کار اضافی نظری بپردازیم، می بینیم که چنین کاری تنها از طریق کاهش دادن ارزش نیروی کار مقدور است، بطوری که کارگر بتواند در مدت زمان کوتاه تری مزد خود را جبران کند. فرض کنیم روزانه کار 8 ساعت بوده و بطور مساوی میان زمان لازم و زمان اضافی (هر یک چهار ساعت) تقسیم شده باشد. حال اگر سرمایه دار بتواند زمان لازم را به سه ساعت کاهش دهد، به فرض ثابت ماندن روزانه کار، سهم سرمایه دار از آن به 5 ساعت خواهد رسید و بر نرخ اضافه ارزش افزوده خواهد شد. به محاسبه و تصویر زیر توجه کنید:

روزانه کار 8 ساعته      زمان اضافی 4 ساعت      زمان لازم 4 ساعت

$$100\% = \frac{4}{4} = \text{حالت اول}$$

روزانه کار 8 ساعته      زمان اضافی 5 ساعت      زمان لازم 3 ساعت

$$166\% = \frac{5}{3} = \text{حالت دوم}$$

3

مارکس این شیوه تولید اضافه ارزش را، تولید اضافه ارزش نسبی می نامند. زیرا این اضافه ارزش از تغییر تناسب تقسیم روزانه کار میان کارگر و سرمایه دار – یعنی تغییر سهم هر یک از آنان در این روزانه کار حاصل می شود.

مارکس می گوید :

**"من اضافه ارزشی را که به وسیله امتداد روزانه کار تولید می شود، اضافه ارزش مطلق می خوانم و بالعکس آن اضافه ارزشی را که در نتیجه کوتاه شدن زمان لازم کار به وجود می آید. و**

## تغییر تناسبی را که در رابطه مقداری دو بخش روزانه کار از آن ناشی می شود، اضافه ارزش نسبی می نامم<sup>(1)</sup>

در تولید اضافه ارزش نسبی پرسش اساسی این است که چگونه می توان زمان لازم را کوتاه تر کرد. زیرا چنان که می دانیم زمان لازم خودسرانه تعیین نشده و بیانگر ارزش نیروی کار است. اگر بنا را بر این بگذاریم که نیروی کار برابر ارزش واقعی آن فروش می رود، زمان لازم تنها وقتی می تواند کوتاه تر شود که ارزش نیروی کار کاهش یابد.

البته يك حالت فرضی برای کوتاه شدن زمان لازم وجود دارد و آن اینکه سرمایه دار نیروی کار را ارزان تر از ارزش واقعی آن خریداری کند. چنین حالتی محتمل است. اما همچنان که در آغاز بحث از بهره کشی سرمایه داری گفتیم، نمی توان برمی نای این حالت محتمل ماهیت بهره کشی سرمایه داری را افشا کرد. و باید آن حالتی را در نظر گرفت که نیروی کار برابر ارزش خود فروش می رود. در این حالت تنها راه کوتاه تر کردن زمان لازم عبارت است از کاهش ارزش نیروی کار، به طوری که کارگر مدت زمان کمتری از روزانه کار را به حساب جبران ارزش نیروی کار خویش کار کرده و بقیه مدت روزانه کار را به تولید اضافه ارزش برای سرمایه دار مشغول باشد.

ارزش نیروی کار چنان که می دانیم برابر است با ارزش کالاهایی که برای باز تولید نیروی کار - یعنی نگاهداری کارگر و خانواده اش ضروری است.

**و برای اینکه ارزش نیروی کار پایین آید و به دنبال آن زمان لازم کوتاه تر شود، باید که ارزش کالاهایی که برای باز تولید نیروی کار لازم است کاهش یابد و چنین چیزی با افزایش بارآوری اجتماعی کار مقدور است. هنگامی که کار اجتماعی در جامعه ای بارآورتر می شود، یعنی زمانی که بر اثر اختراع ماشین های نوین کاربرد تکنولوژی بهتر، بالا رفتن مهارت فنی کارگران، کشف منابع و مصالح نوین مواد خام، سازماندهی کامل تر کار و غیره و غیره هر ساعت کار متوسط اجتماعی در جامعه مقروض مقدار بیشتری محصول مصرفی تحویل می دهد، ارزش نیروی کار پایین می آید.**

برای توضیح بیشتر فرض می کنیم که يك خانواده چهار نفری کارگری روزانه دوکیلو (سالانه تقریباً 700 کیلو) نان و هر سال شش جفت کفش و چهار دست لباس و غیره مصرف می کنند. حال اگر بارآوری اجتماعی کار در رشته تولید گندم و کفش دوزی و پوشاک بالا رود، مقدار کار اجتماعی لازم برای تولید 700 کیلو نان و شش جفت کفش و چهار دست لباس مصرفی کارگر، کمتر از گذشته خواهد بود و ارزش نیروی کار کارگر پایین خواهد آمد و او خواهد توانست در مدت زمان کمتری از روزانه کار خویش معادل این ارزش را تولید نماید و بقیه روزانه کار را به رایگان و برای تولید اضافه ارزش برای سرمایه دار کار کند.

### **تذکر: اضافه ارزش فوق العاده را با اضافه ارزش نسبی اشتباه نکنیم.**

اضافه ارزش نسبی وقتی به دست می آید که ارزش نیروی کار در جامعه پایین آید و این امری است که از عهده سرمایه دار منفرد و جداگانه خارج است يك سرمایه منفرد اصولاً نمی تواند چنین هدفی در برابر خود بگذارد، چرا که او تنها بر موسسه خویش تسلط دارد و اگر به قرص بتواند بارآوری کار را در این موسسه بالا برد تنها ارزش واحد محصول موسسه خویش را پایین خواهد آورد و نه ارزش همه محصولات را که کارگران مصرف می کنند. این سرمایه دار منفرد هنگامی که ارزش محصول خود - مثلاً پیراهن را پایین آورد، هدف آگاهانه او این نیست که ارزش نیروی کار را در جامعه پایین آورد تا از این طریق اضافه ارزش نسبی کسب کند. هدف مشخص او از بالا بردن بارآوری کار در موسسه خویش این است که ارزش انفرادی کالای خود را نسبت به ارزش اجتماعی آن پایین آورد تا از این طریق نسبت به سایر سرمایه دارانی که کالای مشابهی تولید می کنند در وضع بهتری قرار گیرد و بتواند در مقایسه با آن ها اضافه ارزش فوق العاده به دست آورد. بدین معنا که این

(1) کارل مارکس، کاپیتال، جل اول فارس صفحه 301

سرمایه دار می خواهد بارآوری کار را در موسسه خویش بالا برد، به طوری که اگر در همان جامعه کارگران سایر موسسات مشابه در روزانه کار 8 ساعته مثلاً 10 واحد کالا تولید می کنند (10 عدد پیراهن می دوزند) او بتواند در موسسه خویش کارگرانش را وادارد که در این 8 ساعت 20 واحد کالا تولید نمایند (20 عدد پیراهن بدوزند) و او پیراهن هایی را که برای خود او ارزان تر تمام شده یعنی ارزش انفرادی کمتری دارد به بهای اجتماعی آن ها که بالاتر است بفروشد و از این راه درمقایسه با سایر صاحبان موسسات پیراهن دوزی اضافه ارزش بیشتری به دست آورد که مارکس آن را اضافه ارزش فوق العاده می نامد.

اضافه ارزش فوق العاده را که نصیب سرمایه دارن منفرد می شود نباید با اضافه ارزش نسبی که نصیب همه سرمایه دارن - یعنی طبقه سرمایه دار در مجموع خویش می شود اشتباه کرد. ولی باید دانست که تلاش برای کسب اضافه ارزش فوق العاده عملاً منجر به کسب اضافه ارزش نسبی می شود موضوع این است که بالا رفتن بارآوری کار در یک موسسه و یا در یک رشته صنعت محدود نمی ماند سایر موسسات نیز یا در رقابت شکست می خورند و از میان می روند و یا می توانند با به پای تکامل جلو آمده بارآوری بالاتری ارائه دهند. به این ترتیب هر افزایش بارآوری انفرادی پس از مدتی به افزایش بارآوری اجتماعی بدل می شود و هر کاهش انفرادی ارزش کالای معین پس از مدتی به کاهش ارزش اجتماعی آن می انجامد.

به این ترتیب سرمایه داران منفرد در تلاش برای کسب اضافه ارزش فوق العاده و بهبود وضع خویش در رقابت با سایر سرمایه داران بارآوری انفرادی کار را بالا می برند، ارزش انفرادی کالای خود را پائین می آورند و از این تلاش مداوم پراکنده و ناهماهنگ آن ها به طور آگاهانه هدف رسیدن به آن را در پیش روی خود نگذاشته بودند و این نتیجه آن است که بارآوری اجتماعی کار بالا می رود و ارزش محصولات مصرفی کارگران و لذا ارزش نیروی کار در مجموع جامعه کاهش می یابد و مدت کمتری کار اجتماعی لازم می آید تا نیازمندی های ضروری طبقه کارگر را تامین کند. و مدت بیشتری از کار طبقه کارگر به صورت کار اضافی در اختیار طبقه سرمایه دار قرار می گیرد.

**اضافه ارزش نسبی نتیجه عمومی است که طبقه سرمایه دار بر اثر تلاش کاملاً پراکنده و ناهماهنگ سرمایه داران منفرد از راه بالا بردن بارآوری کار بدان دست می یابد.**

صنعت سرمایه داری در مسیر تکاملی خویش از سه مرحله اساسی گذشته که در هر یک از آن ها بارآوری اجتماعی کار و اضافه ارزش نسبی به طور جهشی بالا رفته است. این سه مرحله عبارتند از: الف - همکاری ساده سرمایه داری. ب - تقسیم کار و مانوفاکتور پ - ماشینیسیم و صنعت بزرگ.

### **الف - همکاری ساده سرمایه داری**

همکاری ساده سرمایه داری بدین معنا است که تعداد قابل ملاحظه ای کارگر در کنار یکدیگر کار واحد و همنوعی را انجام می دهند، بدون این که تقسیم کاری میان آن ها باشد و یا کار یکی به دیگری وابسته گردد. همکاری ساده در کمون بدوی و در فورمسیون های برده داری و فئودالیسم هم وجود داشت. برده داران و فئودال ها، توده های کثیری از بردگان و دهقانان وابسته را وامی داشتند که به طور گروهی در سازمان همکاری ساده، به سود آن ها کار کنند.

اما ویژگی تولید ساده کالایی پیش از سرمایه داری این است که در آن همکاری وجود ندارد. هر تولید کننده ای مجزا و منفرد است. سرمایه داری همکاری انسان های مولد را از نو در سطح عالی تری سازمان داد و ابتدا از همکاری ساده آغاز کرد و عده بالنسبه قابل ملاحظه ای کارگر مولد را که کار واحد همنوعی انجام می دهند در یک کارگاه گرد آورد تا به صورت دسته جمعی، برای او، به حساب او، زیر نظر او کار کنند.

هنوز قبل از پیدایش همکاری ساده سرمایه داری، بازرگانان و سوداگران مقدمات آن را فراهم کرده بودند. آنها تولید کنندگان کوچک را که در آستانه ورشکستگی قرار داشتند به خود وابسته کرده و از راه پرداخت وام، پیش خرید محصول (سلف خری)، با دادن بخشی از وسایل تولید، آنان را وامی داشتند که در کارگاه خویش به

حساب بازرگان مزبور کار کنند و محصول خود را الزاما" به بهای نازل تر به او بفروشند. هم اکنون در بخشی از صنایع سنتی ایران، از قبیل قالی بافی، صنایع دستی و حتی کفافی این نوع مناسبات وجود دارد و به سرعت وسیع تر شده و جنبه آشکار سرمایه داری به خود می گیرد.

ورشکستگی تولید کنندگان کوچک و آمادگی آن ها برای این که در کارگاه خویش به حساب یک نفر دیگر که سرمایه و وسایل تولید دارد کار کنند، امکان داد که سرمایه دارانی پدید آیند که عده ای از این نوع تولید کنندگان ورشکسته را در یک جا و یک کارگاه گرد آورند. آن ها را از حالت تولید کننده نیمه مستقل به فروشنده نیروی کار بدل نمایند.

در کارگاه هایی که در آن عده ای تولید کننده همکاری ساده دارند، هنوز تقسیم کار موجود نیست. هر تولید کننده استاد کاری است که محصول کامل را از ابتدا تا انتها می سازد. ولی به علت ورشکستگی قادر به کار در کارگاه خویش نیست. در کارگاه سرمایه دار و به حساب او کار می کند. این همکاری با آن که ساده و بدون تقسیم کار است، مرحله کیفی جدیدی به وجود می آورد که مرحله سرمایه داری است. در این مرحله نیروی کار انسان همچون کالا فروخته شده است.

همکاری انسان های مولد همواره، در هر شیوه تولید که باشد دارای امتیازات فراوانی است. از جمله این که:

- (1) در وسایل تولید صرفه جویی می شود. بر اثر مسایقه میان مولدین، بارآوری بالا می رود.
- (2) نیروی جمعی پر قدرت به وجود می آید که قادر است کارهایی را از پیش ببرد که تک تک اجزاء آن قادر به انجامش نبودند.
- (3) مدت انجام کار را کاهش می دهد که در برخی موارد نظیر برداشت محصول کشاورزی اهمیت تعیین کننده دارد.

### **این امتیازات مربوط به همکاری انسان های مولد به طور کلی است و ربطی به فرماسیون**

**اجتماعی معینی ندارد.** در فرماسیون های ما قبل سرمایه داری نیز همکاری و به ویژه همکاری ساده انسان ها وجود داشته و در جامعه های آزاد سوسیالیستی و کمونیستی نیز همکاری انسان ها به معنای به مراتب عمیق تر و وسیع تر از همکاری سرمایه داری وجود خواهد داشت. جامعه های آزاد آینده در اساس خود چیزی جز جامعه های همکاری انسان های آزاد نیستند.

همکاری ساده به شکل بالنسبه وسیع آن در جوامع بردگی وجود داشت که در آن گروه کثیری از بردگان زیر نظارت برده دار در یک کارگاه به کار مشغول بودند. ویژگی همکاری سرمایه داری در این است که به جای برده، کارگر "آزادی" را که نیروی کارش را فروخته به کار و می دارد و از این طریق نخستین موسسه های سرمایه داری را به وجود می آورد که در آن ها بردگان جدید، انسان های محروم از هرگونه مالکیت و مجبور به فروش نیروی کار در مقابل دریافت مزد برای صاحب سرمایه کار می کنند و همه امتیازات حاصل از همکاری آنها نصیب سرمایه دار می شود.

از همکاری ساده مدیریت و سازماندهی سرمایه داری کار آغاز می شود.

مارکس می گوید:

"یک نفر ویولون زن تنها، خود خویشتن را رهبری می کند. ولی یک ارکستر احتیاج به رهبر دارد. این وظیفه رهبری، مراقبت و وساطت به مجرد این که کار تحت اختیار سرمایه دار جنبه همکاری پیدا می کند به عهده سرمایه دار قرار می گیرد. بمتابه وظیفه خاص سرمایه وظیفه رهبری دارای ویژگی های مختص خود می شود"<sup>(1)</sup>.

در اقتصاد سیاسی سرمایه داری روی اهمیت مدیریت و سازماندهی تکیه ویژه ای می کند و سرمایه دار را به عنوان سازمانده و بنابه اصطلاح جدید اقتصاد سیاسی عامی گرا و درباری ایران "کاراما" می ستایند و اضافه

<sup>(1)</sup> سرمایه. جلد اول ترجمه فارسی. ص 314 تکیه از ماست

ارزشی را که تصاحب می کند سهم او از مدیریت دانسته حلال تر از شیر مادر می شمارند و دانسته فراموش می کنند که:

انتقاد مارکسیستی از شیوه سرمایه داری تولید متوجه نفس همکاری و نفس مدیریت نیست، بلکه متوجه همکاری سرمایه داری و مدیریت سرمایه داری است، متوجه ویژگی این مدیریت است که زیر نام سازماندهی کار حاکمیت سرمایه را بر انسان های مولد اسیر و محروم از مالکیت وسایل تولید پنهان می کند. پیدایش موسسه سرمایه داری در ابتدائی ترین شکل آن که همکاری ساده سرمایه داری است، به معنای ایجاد نیروی کار جمعی، به معنای اجتماعی کردن پروسه تولید است که به خودی خود گامی است به جلو و به سوی تولید بزرگ. اما همین گام به جلو در عین حال گامی است به عقب، چرا که مولدین جداگانه صاحب مالکیت و آزاد را به مولدین محروم از مالکیت و اسیر بدل می کند و این از ویژگی های تکامل سرمایه داری جامعه است که هر گام تکامل آن به جلو به نوبه خویش گامی است به عقب.

### ب - تقسیم کار و مانوفاکتور

تولید کالایی بر تقسیم کار اجتماعی متکی است. در تولید ساده کالایی تعداد کثیر تولید می کنند که از طریق بازار و مبادله، نیاز یکدیگر را به ارزش های مصرف گوناگون بر می آورند. سرمایه داری با پیدایش خود در این تقسیم کار تغییر و تکاملی وارد می کند که هم جنبه فنی و سازمانی دارد و هم جنبه اجتماعی این تغییر و تکامل عبارت از آن است که کارگاه همکاری ساده سرمایه داری به مانوفاکتور سرمایه داری یعنی کارگاه صنایع دستی سرمایه داری که در درون آن میان کارگران تقسیم کار شده بدل شود. مانوفاکتور سرمایه داری از دو راه پدید می آید. راه اول این که سرمایه دار استاد کاران مستقلی را که صاحب پیشه های گوناگون اند استخدام می کند تا مشترکاً کالائی را به سازند که از عهده تک تک آنها خارج است. مثلاً "استخدام نجار، آهنگر، نساج و غیره که هر یک استادکار پیشه معینی هستند برای ساختن کالسکه. راه دوم این که کاری که بوسیله یک استادکار از اول تا آخر انجام می گرفت به اجزاء مختلف تقسیم می شود و سرمایه دار تعداد زیادی کارگر را مامور می کند تا یکی پس از دیگری روی محصول کار، کار کنند تا کالای مورد نظر ساخته شود. مثلاً "ساختن سوزن یا سنجاق، که در تولید کالائی ساده حرفه یک استادکار بود در مانوفاکتور سرمایه داری به چندین ده کار کوچک تقسیم می شود، به طوری که مفتول از زمانی که وارد کارگاه می شود تا زمانی که به صورت سوزن یا سنجاق از آن بیرون رود از زیر دست ده ها کارگر می گذرد که هر یک کار جزئی معینی روی آن انجام می دهند. پیدایش مانوفاکتور و تقسیم کار در درون یک کارگاه و یا در تولید یک کالا، استادکاران مستقل سابق را به کارگران جزء کار بدل می کند. به این معنا که نجار، پس از آن که در یک مانوفاکتور کالسکه سازی استخدام شد دیگر نظیر نجارهای سابق، همه کاره نیست. بلکه او رفته رفته در انجام یک کار معین و جزئی کالسکه سازی - مثلاً "ساختن پرده های چرخ و یا فلان گوشه اطاق کالسکه مهارت می یابد و تنها به این کار مشغول می شود. و در مورد سوزن سازی به شغل یک نیروی کار جمعی و یک کلکتیو بدل می شود که هر یک از اجزاء آن تنها در انجام جزء بسیار بسیار کوچک کار مهارت دارند.

مانوفاکتور و یا کارگاه صنایع دستی سرمایه داری مبتنی بر تقسیم کار بردوگونه است: یکی مانوفاکتور ناهمگون که در آن کالائی تولید می شود که اجزاء متشکله آن را می توان جداگانه در کارگاه های مختلف ساخت و سپس روی هم سوار کرد. گردآوری تولید کنندگان این اجزاء متشکله در یک کارگاه ضرورت الزامی ندارد. مارکس مانوفاکتور ساعت سازی را مثال می زند که اجزاء مختلف آن گاه در کارگاه جداگانه ای ساخته می شود و سپس در محلی روی هم سوار می گردد. نوع دیگر مانوفاکتور، مانوفاکتور آلی و یا زنجیری است که در آن چنان کالائی تولید می شود که انجام چندین کار پیاپی روی یک محصول کار ضروری است تا کالای مورد نظر بدست آید. مانند سوزن که از یک مفتول ساخته می شود ولی تا این مفتول به سوزن بدل شود، باید ده ها کار پیاپی و زنجیری روی آن انجام گیرد.

مانوفاکتور ناهمگون هنوز شکل کامل تقسیم کار در درون يك کارگاه نیست. مانوفاکتور زنجيري يا آلي شکل کامل تري است. در این نوع مانوفاکتور است که کارگر سيمای مشخص و منفرد خود را از دست مي دهد و به جزء کوچک و يا به قول امروزيں پیچ و مهره کوچکی از يك دستگاه بزرگ بدل مي شود. نيروي کارجمعي بدل مي شود. مانوفاکتور آلي - اگر در مجموع خويش درنظر گرفته شود يك کارکن است. منتها کارکن جمعي است که به جاي یک دست ده ها و صدها دست دارد.

"کارکن جمعي که همبست جزءکاران به وجود آمده است، با قسمتي از دست هاي بسيار خويش که مجهز به افزار است، مفتول را کش مي آورد، درحالي که با دست ها و افزارهاي ديگرش آن را در همان وقت راست مي کند با دست هاي ديگر مي برد، تيز مي کند و غيره ... (1)"

پيدايش مانوفاکتور و يا آن طور که گفتيم کارکن جمعي آهنگ و ريتمي به وجود مي آورد که هر کارگاه جزء کار خواه ناخواه تابع آن است. کارگران جداگانه که دست هاي کارگر واحد جمعي هستند، آنچنان به هم مربوط مي شوند که مجبورند کار جزئي خود را در زمان معين به پايان برسانند. آن ها ديگر توليد کننده مستقل نيستند که کار انفرادي شان در بازار و از طريق مبادله به کار اجتماعي بدل شود. کار آنان از هم اکنون کاراجتماعي لازم است. يعني آنان موظف اند براي کاري که انجام مي دهند آنقدر وقت صرف کنند که از نظر اجتماعي لازم است. "در مانوفاکتور، تحويل کميت مشخصي از محصول در زمان کار معيني به صورت قانون فني خود پروسه کار در مي آيد(2)"

تقسيم کار درون مانوفاکتور، سبب مي شود که ميان کارگران کارگاه "طبقه بندي مشاغل" انجام شود بدین معنا که کارگران به تناسب نيازمندی کارگاه آموزش و مهارت ويژه ای پيدا مي کنند. در کارگاه سلسله مراتبي پديد مي آيد که پيدايش سلسله مراتبي در دستمزدها را ايجاب مي کند.

صنایع کوچک و متوسط ايران کنوني هنوز در مرحله مانوفاکتوري است. در برخي از آن ها، اينجا و آنجا ماشين به کار مي رود. اما ماشين واقعي آن ها همان "کارگر جمعي" است. براي مثال کارگاه هاي کفاشي ايران را درنظر بگيريد. در اينجا براي اينکه يك کالاي واحد، يعني کفش توليد شود، محمول کار (يعني چرم و نظاير آن) از زيردست چندین کارگر جزء کار مي گذرد که هر يك از آنان کار معيني انجام مي دهند. يك کارگاه کفاشي معمولاً به شغل ها و کارهاي جزئي زير تقسيم شده است: پشتکار، پستائي ساز، دورنعل کن، پرداخت کن، بدوز، بخيه کش، بخيه دوز، پادو، نوآموز و غيره که هر يك از کارگران در يکي از اين کارها مهارت دارد و چرم از دست تک تک آنها مي گذرد تا به صورت کفش از کارگاه بيرون آيد.

قانون کار ايران "طبقه بندي مشاغل" را پيش بيني مي کند. در پائين ترين پله اين "طبقه بندي" کارگران غيرماهر قرار مي گيرند. دقيق تر بگوئيم کار گرانی قرار مي گيرند که داراي حداقل مهارت اند و سپس "برميناوي تخصص، تحصيل، مهارت، قدرت يادگيري و نيروي بدني" دستمزد کارگران بالاتر از حداقل تعيين مي شود. در سال 1353 در کارگاه هاي کفاشي براي پشتکار، پستائي ساز، دورنعل کن و پرداخت کن روزانه 250 ريال و براي بدوز و بخيه کش وب خيه دوز روزانه 300 ريال و پادو و نوآموز روزانه 120 ريال دستمزد تعيين شده است(1). نظير همين سلسله مراتب در ساير کارگاه ها نيز وجود دارد. در نانوایي هاي کارگران مراتب گوناگون از پادو و پشتکار و وردست گرفته تا چونه گیر، خميرگير، فریز و نان درآر و نان پهن کن و شاطر روزانه از 131 ريال تا 300 ريال دستمزد مي گيرند(2) و در دوزندگي ها از پادو و وردست تا زيردوز و شلوار دوز و کت دوز و برش کار و استادکار از 110 تا 300 ريال دستمزد دارند(1).

(1) مارکس. کاپيتال. جلد اول. چاپ فارسي. ص 326. تکیه از ماست

(2) مارکس. کاپيتال. جلد اول. چاپ فارسي. ص 326. تکیه از ماست

(1) اطلاعات 19 بهمن 1353

(2) کیهان 8 خرداد 1354

(1) 1353 20

با رشد و تکامل مانوفاکتور، تقسیم کار درون کارگاه وسیع تر می شود و کاری که تا حدودی بغرنج باشد به کارهای کوچک تر و ساده تر تقسیم می گردد به طوری که در یک کارگاه بزرگ تولید پوشاک دیگر کارگر "کت دوز" نداریم. بلکه دوختن کت به چندین کارچئی تر تقسیم می شود که هر یک از آن ها به یک کارگر جزء کار واگذار می گردد و به جای "کت دوز" یک کلکتیو یا کارگر جمعی کت دوزی به وجود می آید.

تقسیم کار درون مانوفاکتور، که کارهای بغرنج تر را به کارهای ساده تر تقسیم می کند، سبب می شود که ارزش نیروی کار ماهر نیز کاهش یابد، زیرا پس از تقسیم کار از هر کارگر مهارتی به مراتب کمتر از آنچه از یک استادکار پیشه ور طلب می شد، طلب می شود. کارگر ماهر کارگاه کفاشی امروز تهران استادکار کاملی که کفش را از اول تا آخر بدوزد نیست، او فقط دریک کار، مثلاً "در پستائی ساز و یا پرداخت، مهارت دارد. دایره مهارت او تنگ تر شده و آموزشی که برای کسب چنین مهارتی لازم است کمتر شده است. و لذا نیروی کار او ارزش کمتری دارد تا یک استادکار کفاش که می توانست کفش را تمام و کمال بدوزد.

پیدایش و گسترش مانوفاکتور بارآوری اجتماعی کار را نسبت به تولیدساده کالایی و همکاری ساده سرمایه داری بسیار بالا می برد. تقسیم کار درون کارگاه سبب می شود که هر کارگر جزء کار، کار کوچکی را به طور مداوم تکرار کند و در آن کسب مهارت کرده برسرعت انجامش بیافزاید. بر اثر تقسیم کار زمینه ای فراهم می آید که ابزارهای جدید کار ساخته شود که بارآوری بیشتری دارند. سازماندهی و مدیریت سرمایه داری نیز در مانوفاکتور در سطحی به مراتب بالاتر از گذشته قرار دارد و به افزایش بارآوری کار کمک می کند. بر اثر این عوامل:

- 1- ارزش مواد مصرفی کارگران و لذا ارزش نیروی کار پایین می آید و طبقه سرمایه دار موفق می شود اضافه ارزش نسبی به دست آورد.
- 2- کارگران بیش از پیش استقلال خود را از دست می دهند. نسبت به کار فکری بیگانه می شوند. کار فکری از کار جسمی دور و دورتر می شود. بالا رفتن بارآوری جمعی کار توأم با کاهش بارآوری نیروی انفرادی است. زیرا هر کارگر جزء کار عضو کلکتیو کارگر جمعی، چیزی است کمتر از یک استادکار مستقل.
- 3- حاکمیت سرمایه بر کار، که با همکاری ساده آغاز شده بود به شدت تحکیم می شود. مدیریت سرمایه داری چهره خشن و بی رحم خود را نمایانتر می سازد. این مدیریت معطوف به بهبود سازمان کار به قصد تأمین رفاه انسان نیست، بلکه به بهره کشی هر چه شدیدتر از کارگران اسیر معطوف است.
- 4- تضاد میان سازمان یافتگی و انضباط درون هرموسسه انفرادی سرمایه داری با هرج و مرج و بی نظمی کامل حاکم بر مجموع اقتصاد سرمایه داری تشدید می شود. هر سرمایه دار، همانقدر که به تحکیم انضباط درون مانوفاکتور خویش همت می گمارد، در بازار رقابت بی بند و بار است. در این بازار چیزی جز رقابت کور، نبرد شبانه روزی میان سرمایه داران برای خرد کردن یکدیگر حکومت نمی کند. آنجا قانون جنگل حکم فرماست، نظم اقتصادی که از درون این بی نظمی بیرون می آید بسیار ناپدیدار و غیرانسانی است. سرمایه داری و نظم اقتصاد دانان مدافع سرمایه داری که مدیریت سرمایه داری و نظم درون هر کارگاه را می ستایند، برای نکوهش برقراری مدیریت و نظمی در مقیاس تمام جامعه (که تنها از طریق برقراری مالکیت جمعی بر وسایل تولید و استقرار سوسیالیسم مقدور است) هیچ دلیل دیگری جز غرض ورزی طبقاتی ندارند.

## ب - ماشینیسیم و صنعت بزرگ

در همکاری ساده و مانوفاکتور سرمایه داری هنوز از ابزار کار پیشه وری استفاده می شود. با آنکه تقسیم کار مانوفاکتوری امکان می دهد که این ابزار کار تکامل یابد، اما به هر صورت اساس آن همچنان در سطح ابزار پیشه وری باقی می ماند. در مرحله تکامل یافته مانوفاکتوری، در این عرصه انقلابی رخ می دهد. انقلاب

صنعتی که در آن ماشین جای ابزار کار پیشه وری و عقب مانده را می گیرد و سرمایه داری به چنان نیروی مولده ای دست می یابد که آن را به طور کامل از پیشه وری جدا کرده و صنعت بزرگ را بنا می نهد.

ماشین چیست؟ برخی ماشین را همان ابزار کار دستی می دانند که بغرنج تر است و برخی دیگر ماشین را افزاری می دانند که با نیروی محرکه غیرانسانی می گردد. اما این نوع تعریف ها این عیب بزرگ را دارد که از جریان واقعی تاریخی جداسازد. ابزار بغرنج تر از ابزار کاردستی و یا نیروی محرکه غیرانسانی از قرن ها و قرن ها قبل وجود داشته است. ماشین به معنای امروزی کلمه دستگامی است که در لحظه تاریخ معین پدید آمد و سبب شد که تولید مانوفاکتوری (یعنی دستی) به تولید ماشینی و صنعت بزرگ بدل شود. ماشین در این معنای درست کلمه، عبارت از دستگامی است که به جای دست انسان کار می کند. یعنی همان کاری را انجام می دهد که قبلاً "دست انسان انجام می داد. مثلاً" ماشین خیاطی واقعاً" ماشین است، ولو این که آن را با دست بچرخانند. زیرا به جای دست انسان سوزن و نخ را حرکت می دهد و می دوزد و انسان به جای دوختن، فقط دسته ای را می چرخاند. ماشین بافندگی تریکوتاژ، ولو این که چرخاندن آن با دست باشد ماشین است. به این دلیل که به جای دست انسان می بافتد و انسان به جای بافتن، دسته ای را می چرخاند، که به آسانی می توان این کار را به یک نیروی محرکه غیرانسانی محول کرد.

به این ترتیب ماشین در معنای دقیق این کلمه که باعث انقلاب صنعتی شد و مانوفاکتور (صنایع دستی) را به ماشین و صنعت بزرگ بدل کرد، ماشین کار است که کار دست انسانی را انجام می دهد.

هنگامی که چنین ماشین هایی اختراع شد، بلافاصله این فکر پدید آمد که از نیروی محرکه دیگری غیر از انسان برای گردانیدن و به حرکت درآوردن ماشین استفاده شود. ابتدا از نیروهای طبیعی استفاده می شد، سپس با اختراع ماشین بخار تحول کیفی در این رشته پدید آمد. بعدها موتورهای درون سوز و الکتریکی اختراع شد که هر یک بارآوری کار را به طور جهشی بالا می برد. هر دستگاه محرکه (موتور) به وسیله یک دستگاه انتقال نظیر تسمه یا چرخ دنده (یا کوپلینگ) به ماشین کار وصل می شود.

بنابراین هر ماشین کامل مرکب از سه جزء اساسی است: دستگاه محرك (موتور) دستگاه انتقال نیروی محرکه و بالاخره افزار ماشین - یا ماشین کار، که بخش اخیر ماشین به معنای مستقیم کلمه است.

"سر آغاز هر تحولی است که موسسات پیشه وری یا مانوفاکتوری را میدل به کارگاه ماشینی می کند"<sup>(1)</sup>. پیدایش ماشین و استفاده وسیع از آن نه تنها مانوفاکتورها و کارگاه های دستی را به صنعت ماشینی تبدیل کرد، بلکه در مجموع جامعه انقلابی بوجود آورد که انقلاب صنعتی نامیده شده است. صنعت بزرگ ماشینی در وضع طبقه کارگر و تشدید بهره کشی سرمایه داری از آن مرحله کیفی نوینی پدید آورد و در برچیدن بساط پیشه وری و صنایع دستی و تحول در تولید کشاورزی نقش انقلابی داشت. ما اینک هر یک از این مسائل را جداگانه بررسی می کنیم.

#### 4- انقلاب صنعتی

صنایع دستی مانوفاکتوری با آن که بارآوری کار را بسیار بالا برد نتوانست تولید اجتماعی را در مجموع خویش فرا گیرد. چنین کاری از عهده مانوفاکتور خارج بود. از زمانی که ماشین پدید آمد و به وسعت به کار گرفته شد سرمایه داری چنان اهرمی به دست آورد که توسط آن می توانست تولید اجتماعی را در مجموع خویش زیر سلطه گیرد و شیوه های تولید قبل از سرمایه داری را نابود سازد. پیدایش صنعت ماشینی، برخلاف مانوفاکتور، به معنای تغییر شیوه تولید در این یا آن رشته نیست، بلکه دگرگونی بنیادی در مجموع تولید اجتماعی است. انقلاب است، انقلابی که در تاریخ، انقلاب صنعتی نامیده شده ولی در واقع امر توأم با انقلاب مهم اجتماعی و استقرار حاکمیت سرمایه دار مجموع جامعه است.

(1) مارکس و کاپیتال. جلد اول. ص 350



انقلاب صنعتی از پیدایش ماشین افزارها که جای انسان را می گیرند آغاز می شود. اینگونه ماشین ها را ابتدا درکارگاه های صنایع دستی مانوفاکتور می سازند. اما زمانی فرا می رسد که ماشین هایی برای ساختن ماشین ، یعنی صنایع ماشین سازی، پدید می آید. همه رشته های صنعت و حمل و نقل را تحول فرا می گیرد. اقتصاد ماشینی بر تولید اجتماعی در مجموع خوش تسلط می یابد. درحالی که خود این اقتصاد زیرسلطه صاحبان سرمایه قرار دارد.

انقلاب صنعتی از انگلستان آغاز شد و سرمایه داری را دراین کشور مسلط ساخت. در فرانسه انقلاب صنعتی از آغاز قرن نوزدهم یعنی پس ازانقلاب بزرگ بورژوازی جان گرفت و در آلمان از نیمه دوم قرن نوزدهم، به ویژه پس از اتحاد آلمان درسال 1871 به ثمر نشست. نوعی از "انقلاب صنعتی" هم اکنون در کشور ما و دیگر کشورهای که راه رشد سرمایه داری را پیش گرفته اند در کار انجام است. ویژگی های آن را به جای خود بررسی خواهیم کرد.

## 5- تاثیر صنعتی شدن سرمایه داری در وضع طبقه کارگر و تشدید بهره کشی از آن

### الف) افزایش سریع بار آوری کار

ماشین و صنعت بزرگ بارآوری کار را به طور بی سابقه ای بالا می برد و به چنان سطحی می رساند که شیوه های ما قبل سرمایه داری و حتی مانوفاکتور سرمایه داری آن را به خواب هم نمی دیدند. اگر پیشه ور نخ ریزی می توانست تنها یک دوک را بچرخاند، نخستین ماشین های ریسندگی طوری است که یک کارگر تا 50 دستگاه ریسندگی را با هزاران دوک به کار می اندازد.

صنعت بزرگ ماشینی، پهنه فراخ پایان ناپذیری دربرابر افزایش بارآوری کارانسانی می گشاید. در فاصله 23 سال ( از 1950 تا 1973) بارآوری کار صنایع در ایالات متحده آمریکا 2/3 بار ، در انگلستان 1/9 بار، در فرانسه 3/3 بار افزایش یافته است.<sup>(1)</sup>

چنانچه در صفحات پیش گفتیم وقتی مالکیت وسایل تولید در دست مشتکی سرمایه دار بزرگ متمرکز است، طبعا" نتایج حاصل از پیشرفت صنعتی نیز نصیب آن ها می شود. افزایش بارآوری کار درجامعه سرمایه داری سبب کاهش ارزش نیروی کار می شود که اضافه ارزشی نسبی- یعنی سهم سرمایه دار را از روزانه کار کارگر بالا می برد. موافق آمارهای موجود درسال 1955 در ایالات متحده آمریکا، کارگران تنها یک چهارم روزانه کار خویش را برای جبران دستمزد خود و سه چهارم آن را به رایگان برای سرمایه دار کار می کردند. در ژاپن این نسبت یک به پنج بود.<sup>(1)</sup>

### ب – کار زنان و کودکان

تنها ازطریق افزایش بارآوری کار نیست که صنعت ماشینی سرمایه داری موفق می شود اضافه ارزش نسبی فراوانی به دست آورد. یکی از نخستین تاثیرهای ماشینی شدن صنعت در سرمایه داری جلب تعداد زیادی از زنان و کودکان به کار در کارخانه هاست. صنعت ماشینی وظیفه ای را که به گردن کارگر جزء کار است بسیار ساده می کند. از کارگر مهارت و نیروی بدنی به مراتب کمتری طلب می شود. زمینه ای فراهم می آید که از زنان و کودکان به میزان وسیع و توده ای استفاده شود. در کشور ما می توان از صنعت دستی قالی بافی به عنوان نمونه یاد کرد. اما جلب توده وسیع میلیونی زنان و کودکان به کار در صنعت از نتایج مستقیم ماشینی شدن است.

<sup>(1)</sup> این آمارها از انیسکلوپدی بزرگ شوروی گرفته شده است.

<sup>(1)</sup> این آمارها از انیسکلوپدی بزرگ شوروی گرفته شده است.

درکشور ما موج اول و قابل ذکر صنعت ماشینی نوین در زمان رضا شاه و به خصوص در دهه 1920-1940 وارد شد. در این ایام تعداد زیادی کارخانه های نساجی پدید آمد که توده وسیعی از زنان و کودکان را به کار جلب کرد. در آستانه سوم شهریور 1320- اوت 1941 در صنعت ماشینی ایران 45 هزارکارگر کار می کرد که 13 هزار نفر آنها زن و کودک بودند از جمله از 19 هزار کارگری که درکارخانه های نساجی قماش کار می کردند نزدیک 8 هزار نفر زن و کودک بودند که بیش از 40٪ کارگران را تشکیل می داد.

در انتشارات تبلیغاتی هیئت حاکمه ایران، هر سال هفدهم دی ماه 1314 (ژانویه 1936) را به عنوان روز کشف حجاب و آزادی زن ایرانی جشن می گیرند. ولی از انگیزه واقعی این اقدام حکومت رضاشاهی سخن نمی گویند. در آن موقع صنایع نو بنیاد ایران- به ویژه صنایع نساجی می خواست زنان را به کار جلب کند، ولی حجاب مانع بود. حکومت رضاشاهی این مانع را با کشف حجاب شکست. از آن پس زنان "آزادی" بیشتری یافتند که نیروی کار خود را بفروشنند. کشف حجاب رضاشاهی هیچ گونه تغییری در وضع حقوقی زن پدید نیاورد. زن همچنان اسیر ماند. او نصف آدم حساب می شد. از ارث پدری نصف سهم می برد و طبعاً آسان بود تا نصف کارگر مرد به او دستمزد پرداخت.

صنعت ماشینی، علاوه براین که زنان و کودکان را درخود صنعت به کارجلب می کند. زمینه مساعدی فراهم می آورد که در رشته های غیرماشینی صنعت یعنی دربخش مانوفاکتور نیز از نیروی کار زنان و کودکان به میزان وسیع تری استفاده شود.

موافق آمار رسمی در سال 1350 (1971) در کشور ما یک میلیون زن و بیش از 780 هزار کودک 10 تا 14 ساله دررشته های مختلف کشاورزی، صنعت وخدمات مشغول به کار بوده اند. از آن جمله قریب 500 هزار زن 10 ساله به بالا در صنعت کار می کرد که 450 هزار نفر آن ها به صنایع نساجی و بافندگی تعلق داشت. (در این رقم قالی بافان نیز به حساب آمده است) در آمار رسمی دولتی جمع کار زنان مزدور 800 هزار نفر است که 200 هزار نفر آن ها مزدبگیر و قریب 600 هزار نفر آن ها به عنوان کارکنان فامیلی- بی مزد به حساب آمده اند.<sup>(1)</sup> نتیجه این گونه استفاده وسیع از نیروی کار زنان و کودکان پایین آمدن ارزش نیروی کار است. وقتی اعضای خانواده کارگر به کار جلب می شوند دیگر نگهداری آنها در ارزش نیروی کار حساب نمی شود. چنانکه می دانیم:

" ارزش نیروی کار نه تنها از روی زمان کاری که برای معاش انفرادی یک کارگر بزرگسال لازم است تعیین می شود، بلکه منوط به زمان کاری نیز هست که برای نگهداری خانواده کارگر ضرور است. با فرو ریختن تمام اعضای خانواده کارگری به بازار کار، ماشین، ارزش نیروی کار مرد را به مجموع خانواده اش تقسیم می کند"<sup>(2)</sup> قانون کار ایران نیز دستمزد کارگر را براساس حوائج ضرور برای نگهداری کارگر و زن و دو فرزند او تعیین می کند. اما وقتی زن و فرزندان کارگر نیز به بازار کار وارد می شوند این ماده قانون ارزش واقعی خود را از دست می دهد. به هر کارگری حداقل دستمزدی را می دهند که برای نگهداری خود او لازم است. با این حساب که اعضای خانواده خرج را در خواهند آورد. از اینجاست که حداقل دستمزد کارگر که ظاهراً " برای نگهداری یک خانواده چهار نفری است از طرف مراجع رسمی ایران 9 و 10 تومان تعیین می شود. در حالی که بهای هر کیلو گوشت 25 تومان است.

به عبارت دیگر سرمایه داران از طریق جلب زنان و کودکان به بازار کار، ارزش نیروی کار را پایین می آورند و متناسب با آن اضافه ارزش نسبی به دست می آورند. اما سرچشمه این اضافه ارزش بارآوری کار نیست، پرداخت نکردن ارزش واقعی نیروی کار است. تا وقتی مرد خانواده کار می کرد برای تامین زندگی خانواده یک روزانه کار به سرمایه دار تحویل می داد. اما اکنون که سایر اعضای خانواده نیز کار می کنند، برای تامین زندگی همان خانواده چهار روزانه کار به سرمایه دار تحویل داده می شود.

(1) سالنامه آماری ، 1351 ، ص 81  
(2) کاپیتال. جلد اول. چاپ فارسی، ص 368

"از این راه است که ماشین از آغاز امر با افزایش مصالح انسانی بهره‌کشی میدان استثمار سرمایه و در عین حال درجه بهره‌کشی را توسعه می‌دهد"<sup>(1)</sup>

کارگران زنان و کودکان کارگر، درآمد مجموع خانواده را کمی بالا می‌برد. اما این اضافه درآمد معمولاً صرف هزینه اضافی می‌شود که به خانواده تحمیل شده است. زیرا زمانی که زنان کار می‌کنند اجباراً باید وظایف خانوادگی نظیر پرستاری از کودک، دوخت و دوز و حتی آشپزی را به دیگران محول کنند و از بازار بخرند. البته جلب زنان به میدان فعالیت اقتصادی - اجتماعی به خودی خود نادرست نیست. گامی است به جلو و به همین دلیل جنبش کارگری از آزادی زن و گسترش فعالیت زنان پشتیبانی می‌کند. اما در جامعه سرمایه داری چنان که گفتیم این گام به جلو نیز مانند هرگام دیگری - در عین حال گامی است به عقب در جهت تشدید بهره‌کشی از انسان زحمتکش و تنزل و انحطاط زنان، واداشتن کودکان نابالغ به کار، در واقع امر برده‌فروشی است، چرا که کودک نابالغ نمی‌تواند خود به میل خویش به کارخانه برود و قرارداد استخدام ببندد. کودکان نابالغ را پدران، مادران و قیم‌های آن‌ها به کارخانه تحویل می‌دهند. در اینجا دیگر سایه‌ای هم از آزادی انسان در فروش نیروی کار موجود نیست. سرمایه‌دار نمی‌تواند ادعا کند که قراردادی برابر حقوق با کودک منعقد کرده است.

کار زنان و کودکان نابالغ انحطاط اخلاقی عظیمی به بار می‌آورد که انگلس در اثر پرارزش خویش "وضع طبقه کارگر در انگلستان" به نحو درخشانی ترسیم کرده است. ما در کشور خویش می‌توانیم نمونه زنده این انحطاط اخلاقی و پژمرده شدن نیروی فکری و جسمی کودکان و از هم پاشیدن شیرازه زندگی عادی خانواده‌های کارگری را به چشم ببینیم.

قانون کار ایران، کار کودکان کمتر از 12 سال را منع می‌کند. اما در واقعیت امر صدها هزار کودک کمتر از 12 سال و حتی کمتر از ده سال در کارگاه‌های سرمایه‌داری نوپا و عقب مانده ایران مشغول بکارند. یکی از دلایل اقتصادی مهم عدم توجه دولت به گسترش مدارس ابتدایی و تأمین آموزش همگانی نیز همانا علاقمندی و نیاز این سرمایه‌داری عقب مانده به کار کودکان نابالغ است. به اصطلاح صنعت قالی بافی ایران اگر کار بی نهایت ارزان کودکان و زنان نباشد ورشکست خواهد شد. به این دلیل است که وقتی به علت فقدان معلم و کتاب، مدارس موجود هم تعطیل می‌شود و کودکان در کوچه‌ها سرگردان می‌شوند. آقای سرمایه‌دار به جای انتقاد از دولت و تأکید به ضرورت آموزش همگانی پیشنهاد می‌کند که کودکان دبستانی را به بهای ارزان به کارخانجات بفروشند. بنا به نوشته روزنامه کیهان در جلسه‌ای که در اطاق بازرگانی و صنایع اصفهان با حضور مسئولان و صاحبان صنایع تشکیل شد، مدیر کارخانه پروین اصفهان گفت:

"اکثر دانش آموزان دبستان‌ها و کلاس‌های دوره راهنمایی و دانشکده‌ها به دلیل کمبود محل و آموزگار و دلایل دیگر نصف روز به تحصیل اشتغال دارند و بیشتر اوقات آنان جدا از تحصیل و درس خواندن با بیکاری روبروست. جوانان نیروی قابل توجه انسانی هستند. به جاست که درجهت برخورداری کارخانجات از این نیروی عظیم انسانی اقدام شود".

"این پیشنهاد به وسیله نامه‌ای توسط اتاق بازرگانی و صنایع و معادن اصفهان برای استاندار فرستاده شد"<sup>(1)</sup>

## ب - تمدید روزانه کار

ماشین در عین حال که نیرومندترین وسیله ترقی‌بخش با آوری و پیدایش اضافه ارزش نسبی است. عامل نیرومندی است برای تمدید روزانه کار و ایجاد اضافه ارزش مطلق. ماشین از یک سو اشتهای سرمایه‌دار را برای تمدید روزانه کار افزایش می‌دهد و از سوی دیگر امکان چنین تمدیدی را فراهم می‌آورد.

(1) کاپیتال. جلد اول. چاپ فارسی. ص 368  
(1) روزنامه کیهان. ششم آبان 1355 (28 اکتبر 1976) تکیه از ماست

البته اشتباهی سرمایه دار به تمدید روزانه کار دائمی است. اما با پیدایش ماشین این اشتباه باز هم بیشتر می شود، زیرا سرمایه دار، سرمایه ای صرف خرید ماشین کرده، که سرمایه مرده ای است و فقط کارگر می تواند آن را به سرمایه دار بازگرداند. علاقه به بازگرداندن این سرمایه و درآوردن هرچه زودتر پولی که بابت ماشین پرداخت شده سرمایه دار را به تمدید روزانه کارگر علاقمندتر می سازد.

ماشین، چه کار بکند و چه کار نکند فرسوده می شود. منتها وقتی کار می کند ارزش از دست رفته به محصول کار منتقل می گردد. اما فرسودگی از بیکاری از سرمایه سرمایه دار کم می شود. به علاوه فرسودگی ماشین تنها عبارت از فرسودگی مادی نیست. ماشین از نظر معنوی هم فرسوده می شود. بدین معنا که ماشین های نوین با بارآوری بیشتر به بازار می آید و با همان ماشین ها ارزانتر تولید می گردد و در نتیجه از ارزش مبادله ای ماشین کاسته می شود. بسیاری از ماشین ها به علت نوآوری ها و اختراعات نوین، در زمانی که از نظر مادی فرسوده نیستند، کهنه شده تلقی می شوند و باید جای خود را به ماشین های نوین به دهند. و لذا سرمایه دار اصرار دارد که هر چه زودتر سرمایه ای را که صرف خرید ماشین کرده به خود باز گرداند.

اینهاست دلایل افزایش اشتباهی سرمایه دار به تمدید روزانه کار. البته تنها اشتباهی سرمایه دار برای تمدید روزانه کار کافی نیست باید امکان عینی تمدید نیز موجود باشد. این امکان را ماشین فراهم می آورد. زیرا ماشین تا وقتی نشکسته می تواند شبانه روز و بی وقفه کار کند و چون در مناسبات تولیدی سرمایه داری انسان بر ماشین حاکم نیست، بلکه ماشین بر انسان حاکم است کارگر مجبور می شود در ساعت هائی هم که قبلاً زمان طبیعی استراحت بود، نصف شب و بعد از نصف شب به کار مشغول باشد.

درکشور ما با آن که قانون کار روزانه کار را رسماً 8 ساعت اعلام کرده در بسیاری از کارخانه های نوین روزانه کار طولانی تر از این حد قانونی است. در کارخانه کف رشت که تازه در سال 1355 (1976) گشایش یافت و قریب 500 کارگر دارد روزانه کار 10 ساعت است. مدیر عامل کارخانه در حضور وزرای مسئول دولت می گوید:

"ساعت کار کارخانه روزانه 20 ساعت است که در دوشیفت انجام می گیرد"<sup>(1)</sup>.

یعنی هرنویت - شیفت - کار، 10 ساعت.

بسیاری از کارخانه های صنعتی در سه نویت کار می کنند که یک نویت شبانه است. این ساعت کارسلامت جسمی و روحی کارگران را به خطر می اندازد و خانواده کارگر را در وضع دشواری قرار می دهد.

## ت - تشدید آهنگ کار

تمدید روزانه کار با آن که مورد علاقه کار فرماست ، به دلایلی که در صفحات پیش توضیح دادیم بی دور نمانست و سرانجام با محدودیت رو به رو می شود . از اینجاست که سرمایه داران با استفاده از ویژگی کار برد ماشین بر شدت آهنگ کار می افزایند که عملاً همان نتایجی را می دهد که در تمدید روزانه کار منظور بود. معمولاً در نوشته های محافل عامی گرای بورژوازی تشدید آهنگ کار را با بالا رفتن بارآوری کار یکی می گیرند، درحالیکه این دو مفهوم کاملاً با هم تفاوت دارند به جاست ابتدا این تفاوت را توضیح دهیم:

### بالا بردن بارآوری کار یعنی تولید مقدار بیشتری محصول در هر ساعت از کار لازم اجتماعی.

فرض می کنیم در یک کارگاه دستی نساجی هر کارگر در هر ساعت کار لازم اجتماعی دو متر پارچه می بافت. وقتی این کارگاه دستی به کارخانه بدل شود و ماشین به کار افتد بارآوری کار بالا می رود. به طوری که هر کارگر در هر ساعت کار لازم اجتماعی به فرض صد متر پارچه می بافت. در این صورت می گوئیم بارآوری کار بالا رفته است زیرا مقدار کار لازم اجتماعی موجود در هر واحد کالا کم شده است. در هر متر پارچه ای که در کارگاه دستی بافته شده نیم ساعت و یا 1800 ثانیه کار لازم اجتماعی نهفته است و در هر متر پارچه تولیدی

(1) نقل از روزنامه کیهان، 26 مهرماه 1355 (18 اکتبر 1976)

در کارخانه مدرن 36 ثانیه. بارآوری کار در اینجا 50 بار بالا رفته است. عواملی که بارآوری کار را افزایش می دهند عبارتند از:

1- تکامل نیروهای مولده

2- بهبود سازماندهی کار

وقتی ابزار نوین و ماشین کامل تری به کار گرفته می شود، وقتی تکنولوژی تولید کامل می یابد و از مواد خام و مصالح بهتر و با محصول دهی بیشتر استفاده می شود. وقتی مهارت فنی کارگر بالا می رود و کار تولید بخردانه تر سازمان می یابد بارآوری کالا بالا می رود. انسان مولد می تواند در هر ساعت از کار لازم اجتماعی خویش مقدار بیشتری محصول تولید کند. بالابردن بارآوری طبعاً "مستلزم سرمایه گذاری از طرف سرمایه دار و افزایش نسبی سرمایه ثابت است.

**تشدید آهنگ کار عبارت از این است که کارگر وادار شود با همان وسایل کار قبلی و همان تکنولوژی کهنه، بدون اینکه سرمایه دار سرمایه جدیدی گذاشته باشد سریع تر کار کند. یعنی در هر ساعت کار مقدار بیشتری از نیروی عضلانی و دماغی خود را مصرف نماید.**

البته در این صورت نیز در هر ساعت کار محصول بیشتری تولید می شود. اما از مقدار کار لازم اجتماعی که در هر واحد کالا نهفته است چیزی کاسته نمی شود. اگر صاحب کارگاه دستی نساجی کارگرانش را وادار کند شدیدتر کار کنند تا در هر ساعت به جای دو متر، سه متر پارچه بیافند، اگر چه در ظاهر آن ها برای تولید هر متر 20 دقیقه و یا 1200 ثانیه وقت صرف کرده اند، اما در واقع در هر متر پارچه مانند سابق 1800 ثانیه کار لازم اجتماعی نهفته خواهد بود. چرا؟ زیرا آنان در این یک ساعتی که شدیدتر کار کرده اند، آنقدر نیروی مغزی و عضلانی صرف نموده اند که در حالت عادی در یک ساعت و نیم صرف می کردند.

**بالا بردن شدت کار از نظر نتیجه شبیه تمدید روزانه کار و دراز کردن زمان اضافی است ولی بالابردن بارآوری کار به معنای کاستن از زمان لازم اجتماعی.**

کاربرد ماشین چنانکه در آغاز گفتیم بارآوری کالا را بالا می برد و عامل مهم تولید اضافه ارزش نسبی است اما کاربرد ماشین از سوی دیگر امکان فراهم می کند که کارگر شدیدتر کار کند و در هر ساعتی که پای ماشین ایستاده بیش از آنچه برای کار عادی اجتماعی ضرور است انرژی مصرف نماید.

تشدید آهنگ کار و تمدید روزانه کار، از آنجا که از یک نوع اند یکدیگر را نفی می کنند. بدین معنا که اگر کارگر شدید کار کند نمی تواند مدت طولانی به کار ادامه دهد. اما اگر روزانه کارش کوتاهتر شود، می توان شدیدتر به کارش کشید. از اینجاست که طبقه سرمایه دار، زمانی که در برابر تمدید روزانه کار با مقاومت روبرو می شود. بیش از گذشته به تشدید آهنگ کار متوسل می گردد. ویژگی تولید ماشینی و وابستگی کارگر به ماشین نیز زمینه مساعدی برای موفقیت در این امر فراهم می آورد. سرعت چرخش ماشین ها افزایش می یابد و انواع شیوه های پرداخت مزد اختراع می شود.

"ماشین در دست سرمایه دار مبدل به وسیله عینی می شود که به طور مستقیم به منظور کاردوشی بیشتر در زمان واحد مورد استفاده قرار می گیرد"<sup>(1)</sup>.

"در نتیجه در همان روزانه کار 9 - 10 ساعته، از کارگر سه برابر بیشتر کار می کشند، با بی رحمی تمام آخرین رمق او را می گیرند، با سرعت سه برابر هر قطره از انرژی عصبی و عضلانی برده مزدور را می مکند. زودتر می میرد؟ پشت در عده زیادی منتظرند"<sup>(2)</sup>.

تشدید آهنگ کار یکی از عوامل مهم افزایش حوادث ناشی از کار و گسترش بیماری های شغلی است. تعداد کارگرانی که بر اثر بهره کشی حیوانی و حوادث ناشی از خستگی جان خود را از دست می دهند در بسیاری از کشورهای سرمایه داری به مراتب بیشتر از تلفاتی است که این کشورها در جنگ ها داده اند.

(1) کاپیتال. جلد اول. ترجمه فارسی. صفحه 382 (تکیه از ماست)

(2) لنین. مجموعه آثار. چاپ چهارم، روسی. جلد 18. صفحه 556

انگلستان در جنگ دوم جهانی 566 هزار نفر در جبهه جنگ تلفات داد. اما تعداد قربانیان حوادث کار (مرده زخمی) در همین مدت از يك ميليون و نیم بیشتر بود. ایالات متحده آمریکا در جنگ دوم جهانی 700 هزار نفر تلفات داد در حالی که قربانیان سالانه تولید در این کشور سه بار بیش از آن است.

در کشور ما مقامات دولتی به طور جدی این مسئله را دنبال نمی کنند که شدت کار و عدم توجه به سلامت کارگران چه عواقبی به بار می آورد. آماری در دست نیست. آیین نامه ای که برای "حفاظت و بهداشت عمومی کارگاه ها" تنظیم شده تنها کارگاه های را که مشمول قانون کارند در بر می گیرد و تازه در آنجا هم اجرا نمی شود. رئیس بررسی های نیروی انسانی کشور اعتراف می کند که: "آمار دقیقی از سوانح ناشی از کار در دست نیست. فقط نشانه هایی از آن وجود دارد. به طور مثال تعداد بیمه شدگان سانحه زده در سال 1347 بالغ بر 18 هزار نفر بوده و در سال 1352 از 28 هزار نفر تجاوز کرده است. به علت پیشرفت تکنولوژی و ورود افزارهای سریع خودکار در صنعت شدت و حدت سوانح روبه ازدیاد است. صنایع فلزی بیشترین رقم را در برگرفته است (حدود 27 یا 28 درصد کل سوانح)"<sup>(3)</sup>.

اگر در نظر بگیریم که در سال 1352 تعداد کل بیمه شدگان 900 هزار نفر اعلام شده (که بسیار بیش از واقع است) معلوم می شود که لاقلاً 3 درصد بیمه شدگان در این سال دچار سانحه شده اند. ولی می دانیم که اکثریت کارگران به ویژه کارگران ساختمانی و حمل و نقل بیمه نیستند و درست در میان آن ها است که سانحه زدگی بسیار زیاد است. از اینجا می توان تصویری از تعداد عظیم قربانیان کار در ایران به دست آورد. يك آمار ناقص حاکی است که در کشور ما دو میلیون و چهار صد هزار نفر معلول زندگی می کنند که باز شد صنعت در حال افزایش است<sup>(1)</sup>.

وقتی آهنگ کار شدید می شود و خستگی و بی خوابی بر کارگر غلبه می کند عوامل ناشی از کار به طور تصاعدي بالا می رود.

"چند ثانیه دیگر پرس پایین می آید، دست کار فقط يك لحظه با آن فاصله دارد اگر دستش را دیر بدزد، اگر ماشین دستش را قطع کند چه می شود، شب هنگام با کدام دست نان به خانه ببرد، با کدام دست بچه ها را بغل کند؟

"به يك کارگاه چوب بری می رویم. فضای کارگاه انباشته از خاک اره است چند دقیقه ماندن در این محیط ناراحتی شدیدتری ایجاد می کند. دست یکی از کارگران به نام مسلم رضایی به طرز دلخراشی با اره بریده شده است.

کارفرما عقیده دارد که خاک اره برای سلامت انسان مضر نیست!! برای ایجاد وسایل ایمنی سرمایه لازم است، سرمایه به حد کافی نداریم"<sup>(2)</sup>.

این جملات که از گزارش خبرنگار روزنامه کیهان برداشته شده، فقط گوشه بسیار کوچکی از يك حقیقت بی نهایت تلخ را بیان می کند.

### ث – تضادهای کاربرد سرمایه داری ماشین، بیرون ریختن کارگران از کار

یکی از عواقب مهم کاربرد سرمایه داری ماشین، بیرون ریختن تعداد کثیری از کارگران است. ماشین که جای انسان را می گیرد، وقتی در درون مناسبات تولیدی سرمایه داری به کار گرفته می شود، به جای اینکه پشتیبان انسان بوده، به رفاه او کمک کند بر علیه انسان زحمتکش بر می گردد. با به کار افتادن ماشین هزاران انسان زحمتکش کار خود را از دست می دهند و "زائد" می شوند. جلب وسیع زنان و کودکان به بازار کار، تمديد روزانه کار و تشدید آهنگ کار نیز این روند دردناک را تشدید می کند.

<sup>(3)</sup> سخنرانی احسان ثراقی در نهمین کنفرانس کار. نقل از روزنامه رستاخیز 26 اردیبهشت 2536 (1356)

<sup>(1)</sup> کیهان، 13 مهرماه 1354

<sup>(2)</sup> کیهان، 7 شهریور 1353

به طور مثال می توان از صنایع نفت ایران در حوزه کنسرسیوم بین المللی نفت سخن گفت. در سال 1950 - سال قبل از ملی شدن صنایع نفت در منطقه امتیاز شرکت نفت انگلیس 42614 نفر کارگر روزمزد کار می کردند. بیست سال بعد تعداد کارگران امور صنعتی به کمتر از 11 هزار نفر کاهش یافت. یعنی تقریباً به یک چهارم رسید، درحالی که تولید نفت از سی میلیون تن در سال 1950 به 173 میلیون تن شش برابر سال 1950 رسیده بود موافق آمار رسمی که شرکت های عامل نفت کنسرسیوم منتشر کرده اند، تنها در 5 ساله 1966 تا 1970 از عملیات مناطق نفت خیز قریب چهارهزار نفر کارگر ایرانی و از عملیات پالایشگاه آبادان قریب 6 هزار کارگر (جمعاً ده هزار نفر) را اخراج کرده اند. درحالی که در همین مدت تولید نفت خام دو برابر شده است<sup>(1)</sup>.

مدیران کنسرسیوم هنوز این تقلیل را کافی نمی دانند و معتقدند که :

"هنوز به تقلیل تعداد بشتري از کارکنان نیاز است تا بتوان به سازمانی با تعداد مناسب کارکنان دست یافت" آنان مدعیند که "اخراج کارگران داوطلبانه!! است" "ولی کارگران استقبال زیادی از آن نمی کنند!!"<sup>(2)</sup> کارگرانی که در یک رشته صنعت کار خود را از دست داده اند، اگر بتوانند در رشته های دیگر صنعت کاری برای خود پیدا می کنند. اما این امر ساده نیست. کارگر اخراج شده مهارت خود را از دست می دهد و برای استخدام مجدد به مهارت جدید نیاز دارد. به علاوه کارگران نمی توانند به آسانی از کاری به کار دیگر، از شهری به شهر دیگر منتقل شوند. بیرون ریختن کارگران از یک رشته با یک کارخانه و جذب آن در رشته دیگر، یا کارخانه دیگر روندی است پر از تضاد، بحرانی و دشوار که سنگینی آن قبل از همه به دوش طبقه کارگر می افتد. استفاده از ماشین در صنایع در طول زمان سبب می شود که بر تعداد مطلق کارگران شاغل در صنایع افزوده شود. اما تعداد نسبی آنان- یعنی نسبت سرمایه متغیر به سرمایه ثابت کاهش می یابد. **در اینجا تضاد کاربرد سرمایه داری ماشین نهفته است.** چنانچه می دانیم موسسه سرمایه داری تنها برای تولید اضافه ارزش و تصاحب آن توسط سرمایه دار پدید می آید. اضافه ارزش نیز تنها از کارزنده انسانی زاده است. پس سرمایه دار باید علاقمند باشد که تعداد هرچه بیشتری کارگر استخدام کند و هرچه ممکن است سرمایه متغیر خود را نسبت به بخش ثابت بالاتر نگاهدارد. اما کاربرد ماشین نتیجه عکس می دهد. سرمایه دار به خاطر رقابت و در تلاش برای کسب اضافه ارزش فوق العاده را که بارآورتر است به کار می گیرد و بر اثر آن از تعداد کارگرانش نسبت به سرمایه ثابت می کاهد او که هدفش به دست آوردن هرچه بیشتر حجم اضافه ارزش است می کوشد تا نرخ اضافه ارزش را بالا برد و از طریق کاربرد ماشین به این نتیجه می رسد. اما بر اثر کاربرد ماشین عامل دوم ایجاد کننده حجم اضافه ارزش یعنی تعداد کارگر، کاهش می یابد. در فرمول

$$M = K \cdot m' \cdot n$$

یک عامل، یعنی  $m'$  که نرخ اضافه ارزش است زیاد می شود و عامل دیگر، یعنی  $n$  که تعداد کارگر است کم می شود. به عبارت دیگر کاربرد سرمایه داری ماشین به مثابه وسیله رسیدن به هدف که افزایش حجم اضافه ارزش است با خود این هدف در تضاد می افتد.

سرمایه دار وقتی از ماشین استفاده می کند که بهایی که بابت ماشین پرداخته کمتر از دستمزدی باشد که می بایست به کارگران می داد تا کار همان ماشین را انجام دهند. لذا هر قدر در کشوری سطح دستمزدها پایین تر باشد، سرمایه دار کمتر به فکر استفاده از ماشین می افتد و در رشته هایی که سطح دستمزد پایین است، کمتر ماشین راه می یابد. (مثلاً در کشاورزی و یا به طور کلی در کشورهای فقیر در همه رشته ها) چه بسا اتفاق می افتد که ماشینی در کشوری اختراع می شود، ولی در کشور دیگری به کار می افتد و یا اختراع معینی سال ها و سال ها در گاوصندوق ها می ماند و مورد استفاده قرار نمی گیرد.

(1) بررسی. عملیات شرکت های عامل نفت ایران 1970، نشریه ویژه شرکتهای عامل نفت. ص 50

(2) همان نشریه. ص 21

"به این دلیل کاربرد سرمایه داری ماشین توام با تضادها و محدودیت ها است از يك سو بورژوازي طی دوران کمتر از صد سال تسلط طبقاتي خویش، از مجموع تمام نسل هاي پيشين نیروهاي مولده ای با کمیت و عظمت بیشتر پدید آورده است"<sup>(1)</sup>.

و هنوز پدید می آورد، و از سوي دیگر نمی تواند از همه امکاناتي که به وجود آورده است براي تکامل باز هم سریع تر استفاده کند.

## 6 - کارخانه سرمایه داری - انضباط سرمایه داری

کارخانه سرمایه داری، شکل عالی همکاری سرمایه داری است که بر پایه بهره کشي از کارگر مزدور و کاربرد سیستم ساخته شده است. خصوصیات اجتماعي این موسسه عبارت از آن است که در آن کارگر بر ماشین مسلط نیست، بلکه ماشین بر کارگر تسلط دارد. سیستم ماشيني کارخانه، توسط نیروي محرکه عظیم و به حکم سرمایه دار به طور دائم می چرخد و پیش می رود و کار کارگر چه بسا جریان یکسان، خسته کننده و رنج آور مراقبت از ماشین و کمک به ماشین است. کارگر به زائد این سیستم عظیم بدل می شود. اعصاب کارگر خرد می گردد. هرگونه فعالیت آزاد جسمي و روحي از او سلب می شود:

"زیرا ماشین کارگر را از کار آزاد نمی کند، بلکه کارش را بي محتوي می سازد. هر تولید سرمایه داری از آن جهت که تنها پروسه کار نیست، بلکه در عین حال پروسه ارزش افزايي سرمایه است داراي این خصوصیت است که نه تنها کارگر بر شرایط کار مسلط نیست، بلکه به عکس این شرایط بر کارگر تسلط دارند"<sup>(2)</sup>.

ما در بحث از کارگاه دستي به این نوع وابستگی کارگر به کار اشاره کردیم و گفتیم که استادکار پیشه ور به کارگر جزء کار بدل می شود مقدار زیادی از آزادي خود را از دست می دهد و کار او رفته رفته از محتوي خلاق تهی می شود. پیدایش ماشین و کاربرد سرمایه داری آن مرحله کیفي نويني در این روند است. در کارخانه سرمایه داری کارگر دیگر کمترین جنبه خلاق ندارد. کار او تکرار مکرر و خسته کننده يك عمل جزئي مکانیکی است. آنقدر ساده و تکراري است که گاه انجامش از عهده يك کودک نابالغ و آموزش ندیده هم بر می آید. این نوع کار، نه تنها کودکان را تا سطح انسان هاي خلاق و متفکر بزرگسال بالا نمی کشد، بلکه بزرگسالان را نیز تا حد يك خود کار بیروح پایین می آورد.

در بررسی همکاری ساده و سپس مانوفاکتور سرمایه داری از پیدایش مدیریت سرمایه داری و انضباط سرمایه داری کار سخن گفتیم. ولي یادآوری کردیم که در همکاری ساده و مانوفاکتور سرمایه داری هنوز بر ابزار کار پیشه وري استوار است و لذا نمی تواند همه امکانات خویش را به طور کامل به کار گیرد و چهره خود را تمام و کمال بنمایاند. با پیدایش ماشین، سرمایه داری، به نیروي مولده خاص خویش دست می یابد و آنگاه از هر نظر می شکفتد و از جمله مدیریت سرمایه داری و انضباط سرمایه داری نیز به حد اعلاي تکامل خود می رسد. در کارخانه سرمایه داری، انضباطي پدید می آید که سرباخانه ای است. کارگران به دو دسته، کارگران دستي و مراقبین کار، یعنی سربازان و درجه داران تقسیم می شوند و سرمایه دار با تکیه بر ماشین و سیستم ماشيني که به حکم او می گردد فرماندهي زورگویانه و مطلق العنان آن ها را به عهده می گیرد و تسمه از گرده کارگر می کشد.

## 7 - گناه از کیست؟

مخالف بورژوازي، تمام معايبي را که برشمردیم، نتیجه ضروري کار برد ماشین می داند. به نظر آنان ماشین هرچا به کار رود همین نتایج را به بار خواهد آورد می گویند:

"فنون همواره همان کاربردها و همان وابستگی ها را ایجاب می کند"<sup>(1)</sup>.

(1) مانیفست حزب کمونیست، ترجمه فارسي (م. پ. هرمزان) از انتشارات حزب توده ایران. ص 71-72

(2) کاپیتال، جلد اول. ص 392/تکیه ازماست

(1) آندره پی یتر، مارکس و مارکسیسم، از انتشارات دانشگاه تهران ص 133



اما در حقیقت امر چنین نیست. معایبی که ما برشمرديم گناه ماشین و یا نتیجه غیرقابل اجتناب کاربرد آن نیست. بلکه گناه مناسبات سرمایه داری و کاربرد سرمایه داری ماشین است. این معایب از اینجا برمی خیزد که مالکیت ماشین از آن سرمایه دار است و روند تولید، در عین حال روند بهره کشی از کارگر است. مارکس می گوید:

"ماشین به خودی خود زمان کار را کوتاه می کند. درحالی که استفاده سرمایه داری از آن موجب دراز شدن روزانه کار می شود. ماشین به خودی خود کار را آسان می کند، در صورتی که استفاده سرمایه داری از آن موجب تشدید آهنگ کار می گردد. ماشین به خودی خود پیروزی انسان بر نیروی طبیعت است. ولی استفاده سرمایه داری از آن قدرت طبیعت را بر انسان چیره می کند. ماشین فی نفسه موجب توانگری تولید کننده است در صورتی که استفاده سرمایه داری از آن موجب مستمندی اوست و غیره"<sup>(1)</sup>

### 8 - تاثیر انقلابی صنعت بزرگ در صنایع دستی، پیشه وری و خانوادگی

صنعت بزرگ، صنایع دستی و پیشه وری را از میان می برد و از آن گریزی نیست. اما روند جانشین شدن صنعت بزرگ سرمایه داری به جای صنایع دستی و پیشه وری، روندی است بی نهایت دردناک و پر از تضاد. صنعت بزرگ سرمایه داری هنوز قبل از اینکه تمام رشته ها را فراگیرد، در آن ها نفوذ می کند و آن ها را به تبعیت خود در می آورد. نظم کارخانه ای به صنایع دستی و پیشه وری نیز رسوخ می کند. استفاده از کار کودکان و زنان در صنایع دستی و کوچک نیز وسعت می گیرد.

صنایع دستی - مانوفاکتور، قدرت مقابله با صنایع بزرگ را ندارند. تفاوت بارآوری کار در این دو، آن چنان متفاوت است که در میدان رقابت هر گونه برابری و امکان مقاومت را از صنایع کوچک سلب می کند.

صنعت بزرگ، ویران کننده صنایع کوچک است. سرمایه داران بزرگ در میدان رقابت سرمایه داران کوچک را خرد کرده سرمایه آن ها را می ربایند. یعنی در واقع از آن ها سلب مالکیت می کنند. رشد صنعت بزرگ کابوس صنایع کوچک است. یکی از صاحبان صنایع کوچک می گوید:

"امروز يك حالت ترس و وحشت همه کسانی را که به نحوی در ایجاد و توزیع و صدور فرش دستی دارند فرا گرفته است. وحشت از بیکاری، وحشت از ورشکستگی، وحشت از دست دادن سرمایه و شهرت ... همه نگران آینده اند"<sup>(1)</sup>.

با این حال صنعت بزرگ علاقمند نیست که صنایع دستی را يك باره از میان بردارد. وجود این صنایع برای مدت طولانی از چند نظر برای صنعت بزرگ سودمند است. نخست این که صنایع دستی پیشه وری و خانگی پناهگاهی است برای تعداد کثیری از زحمتکشان که بر اثر گسترش صنعت سرمایه داری بیکار شده اند.

"کارگرانی که از صنایع بزرگ بر اثر خودکار شدن رانده می شوند غالباً جایی بهتر از صنایع کوچک نخواهند یافت"<sup>(2)</sup>.

"صنایع دستی ایران تعداد زیادی بی کاران پنهان و نیمه بی کاران را اشتغال می دهد"<sup>(3)</sup>.

از طریق فقط گسترش این صنایع "می توان برای عده بیشتری کار ایجاد کرد"<sup>(4)</sup>.

"هم اکنون در ایران قریب دومیلیون نفر به تولید فرآورده های دستی اشتغال دارند (دائم یا فصلی) و تنها در صنایع قالیبافی و متعلقات آن قریب 700 هزار نفر کار می کنند"

(1) سخنرانی آقای هشیبار - سرمایه دار رشته قالی بافی، نقل از نشریه پنجمین کنفرانس

اتاقهای بازرگانی ایران تهران 1348 ص 401

(2) انصاری مدیر عامل سازمان صنایع کوچک و نواحی صنعتی، نقل از همان نشریه، ص 307

(3) و (5) زندگی اقتصادی ایران. دکتر منوچهر فرهنگ. تهران 1345 صفحات 135-138

(4) روزنامه کیهان، اول بهمن 1351

صنایع قالبی بافی در واقع کلکسیوني است از انواع و اشکال تولید، از کار پیشه وري و خانودگي گرفته تا مانوفاکتورهاي عظیم با چند صد و چند هزار کارگر. صنایع قالبی بافی ایران با وجود پراکندگي و تنوع شکل ظاهري به طور کامل تابع سرمایه و به ویژه سرمایه بزرگ است که با انواع تسمه ها این رشته صنعت را وابسته به خود نگاه می دارد.

دومین سود ادامه فعالیت صنایع دستی برای صنعت بزرگ، این است که ارزش نیروی کار را در سطح نازلی نگاه می دارد. صنایع دستی که از نظر بارآوری قابل قیاس با صنعت بزرگ نیستند تنها از طریق پرداخت دستمزد کم می توانند محصولات خود را به بازار عرضه کنند و چون کارگران آن ها کسانی هستند که از شدت فقر و بیکاري به آن ها پناه برده اند مجبورند با دستمزد کم بسازند.

درباره وضع فلاکت بار کارگران قالبی بافی ایران بیش از آن نوشته شده است که نیازی به تکرار باشد. تنها یادآوری می کنیم که این وضع، خاص قالبی بافی نیست، کارگران همه صنایع دستی و سنتی ایران در چنین وضعی به سر می برند.

وجود سطح نازل دستمزد در صنایع دستی، سطح دستمزدها را در مجموع کشور پائین می آورد. سومین سود ادامه فعالیت صنایع دستی برای صنعت بزرگ این است که این صنایع می توانند با دستمزد نازل و بهای کم، مقداری از مواد اولیه و نیمه ساخته مورد نیاز صنعت بزرگ را تامین کنند و در رشته های که هنوز به کار انداختن سرمایه فراوان برای خرید ماشین آلات مدرن به حد کافی سود آور نیست، فعالیت کنند، هوشنگ نهاوندي رئیس گروه ((اندیشمندان)) حکومت ایران معتقد است که تشویق این گونه صنایع امکان می دهد که بدون نیاز به سرمایه بسیار و تشکیل سرمایه ثابت سنگین بسیاری از کالاهای مصرفی به بهای ارزان تولید و عرضه شود<sup>(1)</sup>.

چهارمین فایده ای که ادامه فعالیت صنایع دستی برای صنعت بزرگ دارد این است که این صنایع در زمان رونق اقتصادی، سرمایه های کوچک را گرد می آورد و به کار می اندازد و در زمان رکود و بحران ورشکست کرده و سرمایه ای را که گردآورده است به سرمایه های بزرگ تحویل می دهد.

به این دلایل است که در ایران سازمان ویژه "سازمان صنایع کوچک و نواحی صنعتی ایران" تاسیس شده است. این سازمان کمک می کند که در هر ناحیه صنعتی - مثلاً "اهواز، که در آن صنایع ماشینی بزرگ به وجود آمده و گسترش یافته، صنایع کوچک دستی نیز گسترش یابد، که در واقع مانوفاکتور جدید است. این صنایع کوچک و مانوفاکتورهاي نوین، گاه از ماشین های کوچک نظیر ماشین جوراب بافی، خیاطی، اریه برقی و تراش و غیره کمک می گیرند، اما صنعت ماشینی بزرگ نیستند و بسیاری از خصوصیات مانوفاکتوری را حفظ می کنند. آن ها مرحله گذاري هستند به صنعت بزرگ. چنان مرحله گذاري که با ورشکستگی و ویرانی کامل آن ها به پایان می رسد.

در صنایع کوچک و مانوفاکتوری که در کنار صنایع بزرگ به زندگی در دناك خویش ادامه می دهند وضع طبقه کارگر وحشتناك است. در این صنایع نه تنها دستمزدها در حداقل ممکن قرار دارد، بلکه درازترین روزانه کار در محیطی کاملاً غیربهداشتی و بدون کمترین وسایل ایمنی حاکم است. این صنایع قدرت آن را ندارند که شرایط بهتری برای کارگران خود فراهم کنند.

دولت های بورژوازی، در مرحله گذار از مانوفاکتور به صنعت ماشینی، نسبت به صنایع کوچک و مانوفاکتوری سیاست دوگانه کجدار و مریزی را دنبال می کنند که مورد نیاز صنعت بزرگ است. آن ها از یکسو شرایط ورشکستگی این صنایع و جانشین کردن آن ها با صنعت بزرگ را فراهم می آورند و از سوی دیگر تا وقتی و تا جایی که صنعت بزرگ به آن ها نیازمند است به حفظ و گسترش آن ها "کمک" می کنند. سیاست اعتباری دولت ایران که هر چند گاه مبلغ جزئی برای پرداخت وام به صنایع کوچک تعیین می کند در همین جهت است. همچنین سیاست دولت ایران که صنایع کمتر از ده نفر کارگر را از شمول قانون کار معاف کرده نیز در این جهت

(1) مسائل توسعه اقتصادی، هوشنگ نهاوندي

است. اگر قانون کار به صنایع کوچک گسترش یابد و این صنایع مجبور شوند شرایطی را مراعات کنند که صنایع بزرگ ملزم به رعایت آنند، ورشکستگی آن‌ها تسریع خواهد شد.

## 9 - صنعت بزرگ و کشاورزی

صنعت بزرگ در کشاورزی نیز انقلابی پدید می‌آورد که بررسی همه جوانب آنهم اکنون مقدور نیست. لازم است ابتدا مسائل مربوط به بهره زمین، مالکیت زمین و خرید و فروش آن بررسی شود که در بخش‌های آینده به آن خواهیم پرداخت و خواهیم توانست تاثیر انقلابی صنعت بزرگ و رشد سرمایه داری رادر کشاورزی به طور همه جانبه ای بررسی کنیم.

در اینجا تنها به یادآوری چند نکته اشاره می‌کنیم. نخست این که سمت اصلی تاثیر صنعت بزرگ و رشد سرمایه داری در کشاورزی نیز نظیر صنایع است. در اینجا نیز مهمترین تاثیر آن عبارت است از خرد کردن تولید کوچک، راندن میلیون‌ها دهقان به صفوف پرولتاریا و درعین حال بیکار کردن میلیون‌ها پرولتر مزدور. همچنان که آمدن هر ماشین و تاسیس هر کارخانه به معنای ورشکستگی تعداد کثیری تولیدکننده کوچک و بیکار شدن کارگران و به کار افتادن هر ماشین کامل تر به معنای بیکار شدن تعدادی کارگر است، در کشاورزی نیز رسوخ ماشین و تاثیر صنعت بزرگ تعداد کثیری را ورشکست و بی‌کار می‌کند.

تفاوتی که از این جهت میان صنایع و کشاورزی وجود دارد این است که در صنایع تعداد نسبی کارگران کاهش می‌یابد (نسبت به سرمایه ثابت) در حالی که تعداد مطلق کارگران شاغل در صنعت در نهایت امر افزایش می‌پذیرد. اما در کشاورزی تعداد مطلق کارگران و شاغلین نیز رو به کاهش می‌رود، زیرا میدان تولید صنعتی پر دامنه و میدان تولید کشاورزی محدود است.

تاثیر اجتماعی صنعت بزرگ سرمایه داری در روستا دارای اهمیت جدی و بسیار قابل تامل است. صنعت بزرگ سرمایه داری "دهقانان" را که سنگر جامعه کهن بود نابود می‌کند و به جای آن کارگر مزدور می‌نشانند و به این دلیل نه تنها میلیون‌ها روستایی را به صفوف پرولتاریای شهری ریخته و در خدمت انقلاب سوسیالیستی می‌گذارد، بلکه در خود روستا نیز زمینه انقلاب را فراهم می‌آورد.

"بدینسان احتیاج تحولات اجتماعی و تضادهای روستا نیز هم سطح شهر می‌گردد"<sup>(1)</sup>.

سرمایه داری ده را از شهر جدا می‌کند. اتحادی را که میان صنایع دستی و امور کشاورزی موجود بود (و هم اکنون ما در کشور خودمان شاهد وجود آن هستیم - صنایع دستی ایران از هر نظر با روستا پیوسته است)، می‌شکند. با رشد سرمایه داری صنعت از کشاورزی و شهر از ده بیش از پیش فاصله می‌گیرد. اما در عین حال زمینه پیوند کشاورزی و صنعت را در سطح عالی تر فراهم می‌آورد.

(1) کاپیتال، جلد اول، ص 459